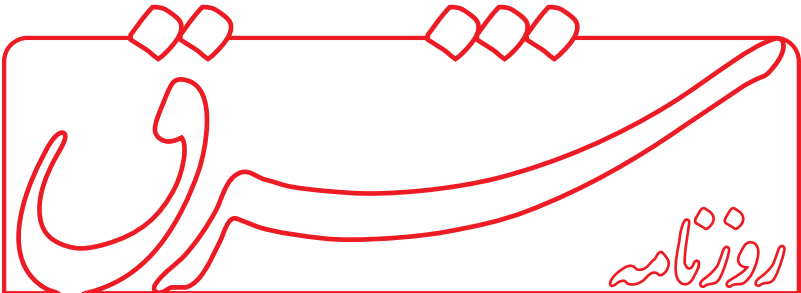




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۹-۳۷ شماره: ۸۸۹۸۶۸۸-۳۷ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۸۶۸۲-۳۷
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۳۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۲۰:۰۴ اذان صبح فردا ۴:۴۸ طلوع آفتاب ۶:۱۹



چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۴۳۴ ۲۴ آوریل ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۱۵ صفحه ۱۶

توقف آخرین داستان، پوران در خشنده

پوران درخشنده از توقف ساخت انیمیشن «آخرین داستان» به دلیل مسایل مالی خبر داد. تهیه‌کننده «آخرین داستان» درباره آخرین وضعیت این اثر انیمیشن بیان کرد: ۵۰ درصد کار، انیمیت شده ولی به دلیل بالا بودن هزینه‌ها در همین مرحله متوقف شده است. درخشنده افزود: فردی را به عنوان سرمایه‌گذار در پروژه داشتیم که بخشی از کار را پیش برد ولی الان دنبال سرمایه‌گذار دیگری هستیم و به جاهای مختلفی از جمله مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی مدارک لازم را هم ارائه کرده‌ایم اما هنوز خبری نشده است.



از هر نظری ضرر

بنا بر ماده ۳۷ قانون مدنی

هدیه را باز نکرده باید پس بفرستد



پوریا عالمی

● چهارشنبه‌ها ستون را زنانه کردیم و به مسایل زنان می‌پردازیم. امروز بیایید دوتا ماده دیگر را بررسی کنیم: ماده ۱۰۲۷-۱ هر یک از نامزدها می‌تواند در صورت به هم خوردن وصلت منظور، هادایای را که به طرف دیگر یا ابوبن او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند. اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایایی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد.

ماده ۱۰۲۸-۱ مفاد ماده قبل از حیث رجوع به قیمت

در موردی که وصلت منظور در اثر فوت یکی از نامزدها به هم بخورد، مجری نخواهد بود.

در دادگاه خانواده

وکیل این خدامه باید راه باز نکرده پس نفرستاده است. و مشکل از همین‌جا شروع شده چرا که بنا به اقرار خواننده، هدایا را عادتاً نگه می‌دارند مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرفش تلف شده باشد.

عروس خنوم سابق: اعتراض دارم. من متوجه حرف‌های وکیل نامزد نشدم. نکنه منظوری داره؟

وکیل: ببخشید منظوری ندارم اما خواستگار و نامزد شما این هدایا را برای وصلت منظور داده و مستحق قیمت هدایایی است که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف‌دیگر تلف شده باشد.

عروس خنوم سابق: نامزد من مستحقه؟

وکیل: مستحق قیمت هدایایی است که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف‌دیگر تلف شده باشد.

عروس خنوم سابق: من تلف شدم. من جوونی‌م حروم شد. چی‌چی رومی‌گید نامزد هم مستحقه، هم تلف شده وکیل: خانم عزیز! شما بده، بنده به عنوان وکیل

خواهان باید عارض به عرض حضور انورتان معروض شوم که اگر شما تلف شده بودید دیگر به ماده ۱۰۲۷ ارجاع نمی‌دادیم و به ماده ۱۰۲۸ رجوع می‌کردیم که می‌گوید: مفاد ماده قبل از حیث رجوع به قیمت در موردی که وصلت منظور در اثر فوت یکی از نامزدها به هم بخورد مجری نخواهد بود.

عروس خنوم سابق: به زبون آدمیزاد بگید ببینم یعنی چی؟ وکیل: یعنی مگر فوت کنید یا تلف شوید که بی‌خیال حق و حقوق و هدایای اهدایی موکلم شوم.

عروس خنوم سابق: ایییش.

وکیل: در ضمن موکل بنده، یا همان نامزد شما، خواهان هدایایی است که به ابوبن شما برای وصلت منظور داده است و آنها را مطالبه می‌کند.

عروس خنوم سابق: هدایا را به چی من برای وصلت منظور داده؟

وکیل: ابوبن شما.

عروس خنوم سابق: من که نمی‌فهمم شما چی می‌گید. ابوبنم کجا بود؟ جنب قاضی. مهمرم حلال. جوئم آزاد. غریب گیر آوردند. چهار تا تیکه بدلیجات هم به من هدیه داده بود

پسش دادم. به پیرهن هم برام خریده بود پس دادم. دو بار هم من را شام برده بیرون، چهار بار شیرینی خرید آورد

خانمان، سبایر هم دسته‌گل خرید که همگی الان تبدیل به کود شده. می‌توان تقدیمش کرد. اگر مصر است بایام یک آشنا دارد توی سازمان آب و فاضلاب. بگم گل و شیرینی

اگر قابل بازیافت است بیاورند تقدیم این شاخ شمشاد کنند. وکیل: بنده به خاطر به وهن کشیدن فضای دادگاه اعتراض دارم.

روزگار سپری‌شده

حال و هوای این روزهای «کلاب آدینه»

با نفرین نامه مرشد بلقیس

عسل عباسیان

احوال دلش با ما حرف می‌زند و برای گذران زندگی‌اش دست به ابتکار زده و با سرگرم کردن مردم می‌خواهد مایحتاجش را تأمین کند.

گذران روز با ادبیات کلاسیک

آدینه از آخرین کتابی که این روزها خوانده یعنی «پادداشت‌های زیرزمینی» فتودور داستایوفسکی و تعدادی از نمایشنامه‌های کوتاه مجموعه «تجربه» هم می‌گوید. وقتی از او درباره علاقه‌اش به ادبیات کلاسیک ایران می‌پرسم، پاسخ می‌دهد: «مرور ادبیات کلاسیک ایران جزو برنامه روزانه زندگی من و آقای هاشمی در تمام این سال‌های بوده است. مجموعه غزلیات حافظ، گلستان سعدی و شاهنامه فردوسی کتاب‌های بالینی ما هستند.»

تئاتر، تئاتر و باز هم تئاتر

گلاب آدینه که در کارنامه هنری‌اش سابقه همکاری با کارگردان‌های بزرگی چون بهرام بیضایی، رخشان بنی‌اعتماد، ناصر تقوایی، داریوش مهرجویی، داریوش فرهنگ و علی رفیعی به چشم می‌خورد و سال گذشته هم با «خرده خانم» نخستین تجربه نمایشی «کیومرث پوراحمد» به روی صحنه آمده بود، این روزها هم پیش از هر چیز مشغول تئاتر است و علاوه بر بازی در نمایشی که در سطرهای بالاتر هم اشاره کردم، این روزها به تدریج تمرینات مجدد نمایش «پوههای غمگین سالار جنگ» را هم آغاز خواهد کرد. به گفته آدینه این نمایش که بیشتر در جشنواره سی‌ویکم فجر هم روی صحنه رفته، بناسست از اواخر خردادماه برای اجرای عموم به روی صحنه تالار چارسو برود. او در این نمایش با دخترش نورا هاشمی و خواهر بزرگترش حمیده مستعان (که برای نخستین بار به روی صحنه تئاتر می‌آید) همبازی است.

گلاب مستعان، یعنی همان «گلاب آدینه» دختر حسینیقلی مستعان (مترجم‌بینوایان و پاولوفی نویسنده مشهور سده اخیر) همسر «مهدی هاشمی» و مادر نورا هاشمی است. هنرمند شناخته‌شده‌ای در عرصه تئاتر و سینماست که پیش از این نیاز به معرفی ندارد. در ادامه می‌توانید گپ کوتاه ستون «روزگار سپری‌شده» را بخوانید.

حال همه ما خوب است... اما

وقتی با گلاب آدینه احوال‌پرسی می‌کنم و درباره احوال خودش و خانواده‌اش می‌پرسم، خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: «همه خوب و سالم و سرچالیم، تا جایی که به محدوده زندگی خانواده‌ی‌مان مربوط است اما اگر خارج از آن را بخوام بگویم، نمی‌دانم از کجا باید گفت و چه باید گفت و...» بعد می‌گوید: «بیشتر از هر چیز از پلاهایی که آدم‌ها در سراسر دنیا بر سر دیگری می‌آورند به فغانم...»

با «مرشد بلقیس» همذات‌پنداری می‌کنم خانم بازیگر و بازیگردان، این روزها را ایزود «فرین‌نامه مرشد بلقیس» نمایش «سه‌گانه اورنگ» نوشته «علیرضا نادری» و به کارگردانی «محمد حاتمی» در نقش زنی معرکه‌گیر در حوالی سال‌های دهه ۲۰ ظاهر شده و تنهایی‌های زنی مرشد‌مسک به نام «مرشد بلقیس» را تصویر می‌کند؛ زنی که نقطه مشترکش با دو پرسوناژ دیگر این نمایش که مریم سعادت و پیام دهکردی بازیگراش هستند، آرزوهای از دست‌رفته است و حسرت آنچه که باید می‌بوده اما نیست.

وقتی از او در این‌باره پرسیدم که اگر یک معرکه‌گیر واقعی را ببیند، واکنشش نسبت به او چه خواهد بود، از همذات‌پنداری با این شخصیت چنین گفت: «می‌ایستم و به حرف‌هایش با دقت گوش می‌کنم، نگاهش می‌کنم چراکه ممکن است یک روز بخوام باز در چنین نقشی بازی کنم. جملاتش برایم مهم است از این نظر که فکر می‌کنم از حال و



ناهد کبیری

شاعر و نویسنده

با همه خستگی برانرژی و خوشحال است. حسبی فراتر از خوشحالی دارد. ذوق‌زده است. فیلم‌های جشن عروسی‌ی یکی، دو ساعت پیش رسیده است. برای دیدن خواهرش در لباس عروسی به‌شدت هیجان دارد و می‌خواهد هرچه زودتر خودش را به خانه برساند. کت و شلوارش را بلافاصله با یک تی‌شرت و شلوار کوتاه عوض کند، آبی به سر و رویش بزند، فیلم را در دستگاه بگذارد و، به ایران پرواز کند... کاش چراغ همه چهارپاها سبز بود و مسیر طولانی «های‌وی» کوتاه‌تر می‌شد. اما اگر خودش را هم به در و دیوار بزند و بکشد، این راه یک‌ساعته یک دقیقه هم کوتاه نمی‌شود. برای دیدن پدر و مادرش که به یقین خیلی پیر شده‌اند، عمه‌ها، خاله، مراسم عقد، منقل اسفند، شام عروسی، بزن

کوچ‌نشین

پدر خواننده

پنج‌ساله‌اش برای دیدن خانواده به ایران آمده بود. بعد از ازدواج هم این افتخار را به او داد که پدرخوانده دخترش باشد؛ و او به همین سادگی صاحب دختری شد که نه موهایش به رنگ موهای او بود، نه به زبان او حرف می‌زد و نه دوست داشت به جای «سرا»، «سارا» صدايش کند. حالا مانده بودند که او را چطور از رام‌زمینی به آن طرف مرز بفرستند. پدرخوانده به‌شدت می‌ترسید و دل‌وجرات این ریسک‌ها را نداشت. اما عاقبت یک روز جانش را کف دست‌هایش گذاشت و به هر جان‌کندنی که بود توانست خودش را به آن سوی آب‌ها برساند و بارها از زبان زنش بشنود: «اگر من نجات نداده بودم، مرده بودی!» او هم آدم ناسپاسی که نبود. اگرچه تحمل زنش با آن هویت مغشوش نه ایرانی نه آمریکایی کار آسانی نبود و گاهی نفسش را می‌گرفت. سارا یا ببخشید! «سرا» هم که دیگر هیچ، راه باز می‌شود. پایش را روی گاز فشار می‌دهد. صدای موسیقی نوایی عثمان را بالا می‌برد. فکر می‌کند آیا مادر، آن لباسی را که او برایش فرستاده بود در شب جشن

پوشیده است؟ آیا پدر کراواتش را زده است؟ آیا دخترخاله‌اش هم در فیلم هست؟ همان که آن روزها ستاره رویاهایش بود و تا او به خود بیاید و آدم بشود شوهر کرده و رفته بود... از یادداشتی که زنش به در آپارتمان چسبانده جام می‌خورد: «بی‌خود زنگ نزن!» «بیل برق را نداده‌ای برق نداریم. من می‌روم» جیم «جواب» سرا را «هم خودت باید بدهی!» قلبش هری پایین می‌ریزد. حالا فیلم‌ها را چطور ببیند؟ با غرغر زنش و سارا چه کند؟ چطور به آنها بگوید خب او هم آدم است. خسته است. گاهی فراموش می‌کند. گاهی اشتباه می‌کند. گاهی دلش تنگ می‌شود. گاهی از دوری آنها که دوستانشان دارد دیوانه می‌شود. آنها که رنگ پوست و موهایشان به رنگ اوست. به زبان او حرف می‌زنند و به دلیل یک اشتباه کوچک کاری نمی‌کنند که او بخواد خودش را از طبقه یازدهم... پيش از آنکه دیر بشود و خانم‌ها گرسنه و عصبانی از راه برسند، شتابزده به آشپزخانه می‌رود، آستین‌ها را بالا می‌زند و یک بسته گوشت یخ‌زده از فریزر بیرون می‌آورد.

و بکوب و دیند همه چیزها و کسانی که در این ۱۷ سال احتمالاً یاد برده است، آرام و قرار ندارد. فکر می‌کند چه سرنوشتی! بارها از اینکه نمی‌توانست به هیچ شکلی به وطن برود در خلوت و دور از چشم زنش گریه کرده بود اما عروس خانم یعنی همین خواهر کوچولوش قول داده بود هیچ لحظه و هیچ صحنه‌ای را در فیلم جا نگذارد و برایش بفرستد. گفته بود باید رقص دایه‌خانم را با عصا و عینک و آن پاهای کوتاه ورم کرده ببیند و کلی بخندد. با خودش فکر می‌کند آیا زنش هم دایه‌خانم را به یاد می‌آورد؟ خط سمت راست جاده آرام‌آرام کند می‌شود و ماشین‌ها را به هم نزدیک می‌کند. شاید آن جلوترها تصادفی، چیزی شده باشد. عبور چند ماشین پلیس را می‌بیند و مطمئن می‌شود که تا چند دقیقه دیگر جاده به حالت طبیعی بازمی‌گردد. در این فرصت در کیفش را باز می‌کند و چند بار بر فیلم‌ها دست می‌کشد. دوباره فکر می‌کند آیا زنش دایه‌خانم را به یاد می‌آورد؟ تازه ازدواج کرده بودند که از ایران بیرون زدند. زنش بعد از طلاق از همسر آمریکایی با دختر

نویسنده و کارگردان: پیمان معادی
تهیه کننده: سیدجمال ساداتیان

مهناز افشار
ویشکا آسایش
صابر ابر
حسین پاکدل
حسن معجونی

آناهیتا افشار
الهام کردا
شیرین یزدان بخش
و زاینار خسروی

برنده بهترین فیلم از دید تماشاچیان
برنده بهترین بازیگر نقش اول زن

جایزه بهترین فیلم از ششمین جشن انجمن منتقدین و نویسندگان

... یه چیزهایی هست که باید بدونی ...

فیلم تحریم شده توسط حوزه هنری و سینما آزادی

فیلمساز: محمود کلازی
صداپرداز: صداکاز و میکس: ایرج نهم‌آوردی
تدوین: سیدو عبدالوهاب
طراح گریم: مهرداد میرکابی
طراح صحنه و لباس: غزانه معتمد
موسیقی: کارن همانیان فر
عکس: سیدمحمدحسن ساداتیان

